

درد تو درد من است

کارتن‌خوابی و بی‌خانمانی، اعتیاد و طلاق، کودکان کار، خیابان، بی‌سرپرست، بدسرپرست، سر راهی و هزاران واژه دیگر که هر کدام میلیون‌ها بار در دنیای مجازی و غیرمجازی تکرار شده‌اند ...



جام جم آنلاین: کارت‌خوابی و بی‌خانمانی، اعتیاد و طلاق، کودکان کار، خیابان، بی‌سرپرست، بدسرپرست، سر راهی و هزاران واژه دیگر که هر کدام میلیون‌ها بار در دنیای مجازی و غیرمجازی تکرار شده‌اند و اضافه کنید بی‌نهایت صورتجلسه‌های مسوولان که لای کلاسه‌ها بایگانی می‌شوند... با این همه هنوز نه یک نفر که بسیاری روزانه می‌سپارند جان، جان می‌کنند قربان.

تکرار و تکرار، عادت‌مان شده است، خسته و گریزان. آیا دیگر دیدن هیچ کودکی که دفتر مشقش را کنار جدول‌های پر از موش خیابان در این هوای سربی گشوده است و آدامس می‌فروشد، لرزه و توقیفی بر گام‌های پرشتاب و بی‌هدف‌مان می‌افکند. «کار باند و مافیاست...»؛ این اندیشه بسرعت از ذهن‌مان می‌گذرد و سپس خونسرد و حق به جانب عبور می‌کنیم، اما کودک می‌لرزد، او می‌لرزد... کار هر کس که می‌خواهد باشد، مهم این است که او سردش است... قصه تراژدی‌ک ما خیلی خیلی تکراری است... اما او حتی از تکراری شدن خویش در ذهن ما باز هم می‌لرزد...! دیگر بماند چون همه قصه‌های بی‌شمار دیگری از سایر گروه‌های مانده و درمانده و... می‌دانید.

یک قهرمان نیست!

اما در گوشه‌ای دیگر از این شهر، کسی تاب از کف داده است. او مال و منال دارد بسیار، او نیز همچون مردمان دیگر است، تنها کمی متفاوت می‌اندیشد. کلاه شاپویی خود را از سر بر می‌گیرد و عصای قهوه‌ای نازک‌کاری شده‌اش را به دسته مبل تکیه می‌دهد. «جیب و قبر من گنجایش این همه ثروت را ندارد. روزی ناگهان مرگ مهمان‌مان می‌شود و ما مسافران دیاری خواهیم شد که بیشتر از ما پیامبران، شاهان و بزرگان همه و همه از آن جاده گذر کرده‌اند، اما هیچ از دنیا با خودشان نبرده‌اند. مرگ زندگی دوباره است.» این پاسخ به اولین پرسشی بود که به خاطر تنگی نفس هر واژه‌اش را گنگ اما شمرده بر زبان می‌آورد.

بیماری از نوع بدخیم، وجود این مرد 80 ساله را فرا گرفته است. خیلی‌ها می‌شناسندش، اما این نام و نشان خوشایندش نیست. زیبایی کار در بی‌نشانی بود. مصاحبه را با اصرار و شروط فراوان پذیرفت به این شرط که «بی‌نام باشد حرف‌هایم.»

اهدای زمین برای ساخت مدرسه و مسجد، بزرگ‌ترین بخشش به بهزیستی در تاریخ آن سازمان، ساخت دانشگاه در زادگاهش... این همه آن چیزی بود که در توشه سفرش نهاده بود. «چه بهتر، که زندگی را بهتر شروع کنیم.» این چند روز اما بگذرد، راه درازی در پیش است تا بی‌نهایت...

خیلی از مردمان نیک‌اندیش و آیین‌دل که فاصله‌ای بین زبان، دست و جیبشان وجود ندارد از عمل مسوولان گله دارند. گاه یکی به نیت مدد به زنان بی‌سرپرست ملکی وقف نهاد خیریه‌ای می‌کند، اما نتیجه، فعالیت یک شرکت تابعه در آن ملک خواهد بود. آیین‌دلان آزاده می‌شوند.

هنوز ما در نقاط بسیاری از شهرمان چشم در باقیات صالحاتی داریم که خاطره و نام بخشندگان آنها را زنده می‌کند. این ابنیه تجلی واقعی خیر است در هستی. نه این که حال چون ما مهمان این مرد شده‌ایم پس زبان به تمجید گشوده‌ایم؛ هرگز، چون او تنها یکی از جماعت بسیار است؛ جماعتی که هنوز بوی یاس دوست دارند و از دیدن رنگ فیروزه شادمان می‌شوند. اما از دیگران...

عضوهای بی‌قرار

گذشتگان و بازماندگان زیادی از این نسل، به مهر، دست همنوع خویش را ناآشنا می‌فشارند. دانشجویان کوی دانشگاه اصفهان خواب و روزگار رنگین خود را در خوابگاهی سپری می‌کنند که یادگار مرحوم مهندس کوپائی است. او این خوابگاه را سال 1346 بنا نهاد و مثالی دیگر از این احسان، یک خوابگاه 3400 متری در یزد است به سال ساخت 1348، بازمانده نیکوکاری به نام حاج محمدصادق فاتح یزدی. همچنان که محمدتقی رسولیان یزدی نیز در این شهر اثری از خود بر جای گذاشت. دکتر فرشته قویمی آل آقا، محمود لاجوردی، مهندس یوسف رسولخانی و... این اسامی بی‌پایان تا قیام قیامت بر دل‌ها جاری است.

نکته: خیلی‌ها رفع نیاز مستمندان را وظیفه دولت می‌دانند، اما مسوولان هم همواره بهانه‌ای برای کمبودها دارند و آن محدودیت

منابع است، به همین دلیل است که سازمان‌های مردم‌نهاد وارد عمل شده‌اند. یکی بخشایش از مال دارد و دیگری زکات دانش خود را نثار هموعانش می‌کند. این هم که سابقه‌ای بس طولانی در جهان و ایران دارد، سرمنشأ تغییرات اجتماعی بسیار بوده است؛ تغییری که سرآغاز يك رویش شگفت‌انگیز است. هر برگ از این صفحه ایران پرآوازه، نام‌های بی‌شمار بر خود به یادگار دارد برای آینده و آیندگان. چه بسیارند آدم‌های بی‌نام و نشانی که بذر سخاوت خویش در دل هستی کاشتند و برای ابد به برداشت آن دلخوش و سرگرم هستند. این نیکوکار دانش‌دوست، زاده 1297 در زنجان است. احمد نام داشت و مهدوی شهرتش. کارش از يك مغازه ساده شروع شد. سال 1328 در دبی سکنا گزید، اما همواره دغدغه میهن و مردمان سرزمینش را در دل داشت. دغدغه‌های او در ساخت درمانگاه شماره 9 زنجان، اورژانس و همچنین آزمایشگاه، درمانگاه تخصصی بیمارستان شهید بهشتی به مساحت 3200 مترمربع برای کمک به دانش ساخت دانشکده علوم پزشکی زنجان در فضای 12 هزار مترمربع، کمک به احداث مرکز سالمندان کهریزک تهران، کمک به احداث مرکز درمانی علوی تهران و... از همان راه دور به فرجام رسید. سال 1365 به ایران بازگشت. سال 1375 خرسند به دیدن رخسار خندان هموعان، دیده فروبست. اما این راه بی‌پایان بود چون فرزندان همان مسیر را پیمودند. از یادگارهای این نوادگان خلف ساخت يك هنرستان در فضای 3200 مترمربع و احداث کتابخانه دانش‌آموزی در شهر زنجان است. اینها مثال‌های کوچکی از مردان بزرگ سرزمین‌مان هستند.

عضوهای خاموش!

خیلی‌ها هم چنین نمی‌کنند. بهره و مکنتی دارند که اختیار آن با خودشان است. چرا چنین نمی‌کنند؟ «؛از خودشان بپرسید که چرا کمک نمی‌کنند، اما من این کارها را انجام می‌دهم، شما بگویید اگر این کارها را نمی‌کردم چه باید می‌کردم؟ این ثروت را صرف چه مواردی بهتر از این مواردی که گفتم باید می‌کردم؟» پیر مرد حرف‌های بسیار دارد؛ اما آنها را در نهانخانه دلش نگه داشته و بر زبان جاری نمی‌کند. رسم کار چنین است.

خیلی‌ها بر این باورند که رفع دغدغه‌ها و نیازهای مستمندان از وظایف دولت است که البته پر بیراه هم نیست، اما گویا مسوولان دولتی بهانه‌هایی دارند برای کمبودها که در کلام، صورتی منطقی به خود می‌گیرند، آن هم محدودیت منابع است. پیرمرد هم دولت را فاقد قدرت و امکان کمک لازم به محرومان می‌داند.

او می‌گوید: «؛هم دولت و هم مردم باید در کنار هم تلاش کنند تا مشکلات مردم حل شود، من معتقدم اگر ثروتمندان 5 درصد مالشان را به نیازمندان کمک کنند هیچ مستمندی پیدا نمی‌شود.» آیا آنها چنین خواهند کرد؟ پاسخ همان بود که پیشتر گفت: «؛از خودشان بپرسید؟»

نه تنها تعداد زیادی از افراد متمول، بلکه سازمان‌های دولتی و غیردولتی بی‌شماری تنها در اندیشه سنجش سود و زیان خود هستند؛ فارغ از نیازمندان پیرامون خویش. مسوولیت اجتماعی نوعی تعهد اخلاقی است که انسان متعهد در فرآیند زندگی اجتماعی باید آن را رعایت کند. البته این مهم در آموزه‌های دینی، فرهنگی و ادبی ما نقش و حضور بسیار پررنگی دارد. سروده شاعر بزرگ ایران زمین که در حافظه جهان ثبت شده است بهترین شاهد گویای ماجراست. آنجا که سرود: «؛بنی‌آدم اعضای يك پیکرند / که در آفرینش ز يك گوهرند / چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار.»

مصاحبه شونده که خود پله‌پله از خاک سوخته فقر برخاسته است با همذات‌پنداری بی‌مثالش که در گفتار سوزناکش پیداست، می‌گوید: «؛خیلی‌ها طعم بی‌پولی و بیکاری را نچشیده‌اند، ارثی از پدرشان به آنها رسیده و خوش می‌گذرانند، من این جوان‌های بیکار کنار خیابان را نمی‌توانم تحمل کنم. من وجود کسانی که به نان شبشان هم محتاج هستند نمی‌توانم تحمل کنم...» نفسی تازه می‌کند تا مجال و توانی برای ادامه گفته‌های خود بیابد. او گذشته خود را چنین بیان کرد: «؛اگر بدانید که با چه سختی زندگی می‌کردیم قدر این روزها را می‌دانستید. ناهار من در مدرسه يك نان لواش و 3 خرما بود. با این وضعیت درس را ادامه می‌دادم، الان وضعیت بهتر شده است. وضعیت مردم نسبت به گذشته بهتر شده...»

البته در این راه بسیاری به فکر کمک به دیگران به يك شکل سازماندهی شده همچون تاسیس انجمن‌های خیریه و ... می‌افتند؛ اما گاه خود آنان در پروسه‌های پیچیده‌ای که دور خویش می‌بافند سخت‌گیر می‌افتند. گاه موفقیتی نسبی در این راه حاصل می‌شود و زمانی هم خود بیش از دیگران به کمک محتاج خواهند بود؛ نه این که این حکمی همه‌گیر باشد، صد البته خیرین در قالب این تشکلهای خدمات فراوانی به هموعان خویش کرده‌اند. در حال حاضر که از موضوع کمک به هموعان در ادبیات جدید به عنوان مسوولیت اجتماعی یاد می‌شود، به اذعان کارشناسان، این مهم نه تنها وظیفه دولت و افراد نیکوکار است، بلکه شرکت‌ها و صاحبان سرمایه نیز درخصوص آن مسوولند.

ع، ش، ق... تمام

بخشش لذت فراوان دارد و دشواری‌های بسیار. میزبان ما در این دوران سالمندی خود هنوز چشم به آینده‌ای آبی دارد. او سازندگان این آینده آبی را کسانی می‌داند که عاشق هستند، عشقی که به بیان او باید چنین تعریف کرد: «عشق از عبودیت گرفته شده است، باید دین داشته باشند. هر دینی که می‌خواهند، «ش» از شوق گرفته شده است و انسان‌ها برای دانش و انجام هر کاری باید اشتیاق داشته باشند، «ق» از قدرت می‌آید هرکسی باید قدرت بدنی، قدرت مالی و قدرت ذهنی داشته باشد. فردی که این سه خصلت را داشته باشد عاشق است.» همین.

سامان عابری / جام‌جم